

EBU'ALI
KALENDER

1080. TAFHIMI, Sajedollah. "Naqd bar resaleh-ye *Hokm-nameh* mansub beh Sheykh Sharaf al-Din Bu 'Ali Qalandar Pani-pati". *Danesh* n° 23 (1369/1990) pp. 127-148.

[Critique du traité *Hokm-nameh* attribué au Sheykh Sharaf al-Din Bu Ali Qalandar Pani-pati]

ساجدالله تفهیمی : نقد بر رساله حکمنامه منسوب به شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پانی

L'A. donne une biographie (tirée de sa thèse de doctorat sur le sujet) du sheykh Sharaf al-Din Bu 'Ali Qalandar Pani-pati, qui vécut extrêmement vieux (602-724 q./1206-1324), pour montrer l'inauthenticité du texte du *Hokm-nameh*, petit ouvrage de contenu autobiographique attribué au même sheykh, et édité aux pp. 131-136. L'A. fait preuve d'une vaste érudition dans l'identification de nombreux personnages de l'Inde des 13^e-14^e s. P. O.

T MART 1994

ABŪ 'ALĪ QALANDAR, ŠARAF-AL-DĪN PĀNĪPATĪ (also known as SHAH BŪ 'ALĪ QALANDAR, Indian poet and saint, d. 725/1324. His mausoleum at Panipat remains a popular center for pilgrimage. Unfortunately no authentic records of his life or teachings are available. Since he was a *qalandar*, we should not expect to find such records; none of his disciples had the time or inclination to make a collection of his sayings, and later writers have attenuated his personality with myth and miracle (see, e.g., Ḥamīd-al-dīn, *Šaraf al-manāqeb*, Delhi, 1937).

His highly refined Persian *divān* includes a *maḡnawī* that has been repeatedly published alone and with interlinear Urdu translation. It begins with an explosive eulogy celebrating the birth of Moḥammad (quoted and tr. A. Schimmel in *Islamic Literatures of India*, Wiesbaden, 1973, p. 15, and *Mystical Dimensions*, p. 217) and includes a long pean extolling 'Alī b. Abī Tāleb. A small collection of letters (*maktūbāi*), addressed to Eḳtīār-al-dīn, throws light on his views about 'eṣq (passionate love). They are both praised and quoted by Shaikh 'Abd-al-Ḥaqq, even though the shaikh questions the authenticity of a pamphlet, *Ḥokm-nāma* or *Ḥekmat-nāma*, attributed to Abū 'Alī by Abu'l-Faẓl and Ğawḫī Šaṭṭārī (*Aḳbār al-aḳyār*, pp. 125-26).

One of the earliest references to Abū 'Alī exemplifies the predictive power (*naḡs-e ġira*) often associated with great saints. In Šams-e Serāj 'Alī's *Tārīḳ-e Fīrūzšāhī* (Calcutta, 1891, p. 28), it is reported that Ğāzī Malek

(the future Ğiā'al-dīn Toḡloq), together with his son, Jawna Khan (the future Moḥammad b. Toḡloq), and his nephew, Raġab (the future Fīrūzšāh Toḡloq), once visited Abū 'Alī. The saint allegedly served them food and remarked: "Three kings eat from one dish."

The legendary account of his life in *Ā'in-e Akbarī* (tr., III, p. 410) mentions his meeting with Šams-al-dīn Tabrīzī and Jalāl-al-dīn Rūmī, while other writers refer to some early Čeṣṭī saints, i.e., Qoṭb-al-dīn Baḳtīār Kākī and Neẓām-al-dīn Awliā', as his spiritual mentors. 'Abd-al-Ḥaqq doubts these affiliations, at the same time that he relates an anecdote suggesting that Abū 'Alī, despite his *qalandar* life style, had great respect for the *šarī'a* or at least a sense of humor about its application to himself: Once his beard and moustaches had grown beyond the prescribed limits. Due to awe and fear of him, however, no one drew his attention to it. One day Mawlānā Zīā'al-dīn Sonāmī, the chief enforcer of public censorship, came to him with scissors and trimmed the offensive hair. Thereafter the saint would kiss his beard, mumbling: "It has been taken prisoner in the path of the *šarī'a*" (*Aḳbār al-aḳyār*, p. 125).

Legends concerning the saint extended even to the manner of his death. He is said to have had a double grave, reminiscent of the 15th-century Hindi poet-saint, Kabīr. When he died in 725/1324, he was first buried in Karnal, then reinterred in Panipat (apparently because the inhabitants of both cities claimed the right to possess his body). But he miraculously appeared as a complete corpse in two coffins in both cities, with the result that his death celebration ('*ors*) is simultaneously celebrated at Karnal and Panipat to the present day. His popularity is further indicated by the claim of some Rajput clans that he was instrumental in their conversion to Islam (T. W. Arnold, *The Preaching of Islam*, London, 1913, p. 285).

Bibliography: 'Abd-al-Ḥaqq Dehlavī, *Aḳbār al-aḳyār*, Delhi, 1280/1863, pp. 124-26. Moḥammad Ekrām, *Āb-e kawṭar*, Karachi, 1952, pp. 287-88. J. A. Subhan, *Sufism: Its Saints and Shrines*, Lucknow, 1960, inset picture and pp. 323-25. A. Schimmel, *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill, 1975, pp. 350-51. Accounts of Abū 'Alī are also found in *Golẓār-e abrār* of Ğawḫī Šaṭṭārī (Storey, I, p. 984) and *Ma'ārej al-walāyat* of Ğolām Mo'in-al-dīn 'Abdallāh K'eṣḡī (Storey, I, p. 1011).

(K. H. A. NIZAMI)

EI r. c. I (53), s. 258, 1983

(LONDON)

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳.

ابوعلی قالی

۵۴

ابوعلی را رنجانیده بود. درویش به ابوعلی تظلم کرد. ابوعلی رقعهای به علاءالدین نوشت و به وی هشدار داد که «... اگر او (عامل) را به سزا رسانیدی بهتر، والا به جای تو خواجه دیگری در دهلی نشانده خواهد شد» (هاشمی، ۷۶۳/۲). اقبال لاهوری که این واقعه را در یکی از مثنویهای خود بازگو کرده (ص ۲۶ - ۲۹)، هشدار ابوعلی را به شاه خلجی نمونه محکمی از «خودی» دانسته است. امیر خسرو دهلوی نیز از جانب شاه خلجی به خدمت ابوعلی رسیده بود (هاشمی، ۷۶۱/۲).

ابوعلی درویشی مجذوب بود و به سبب آزادی از قیود و تعلقات، به قلندر شهرت یافته بود. گفته اند که وی ۳۰ سال طعام نخورد (حسینی، ۱۵۸). موهای سر و روی او دراز شده بود و کسی جرأت نمی کرد او را به کوتاه کردن آن وادارد. مولانا ضیاءالدین سناسی که در شریعت بسیار سختگیر بود و یک بار شیخ نظام الدین اولیا را به خاطر سماع سرزنش کرده بود (دهلوی، ۱۰۹)، مقرضی برداشت و محاسن ابوعلی را در دست گرفت و شوارب او را کوتاه کرد. ابوعلی پس از آن همیشه محاسن خود را می بوسید و می گفت که این در راه شریعت محمدی گرفته شد (همو، ۱۲۹). ابوعلی در نزدیکی کرنال (در ایالت پنجاب هند) درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. بعداً پیکرش را به پانی پت منتقل کردند و امروزه مردم هر دو مدفن او را احترام می گذارند و مراسم تجلیل (عُرس) برپا می کنند (نک: سرور، ۳۲۸/۱).

آثار: مجموعه اشعار فارسی او با عنوان کلام قلندری در حیدرآباد دکن در یک جلد انتشار یافته و پس از آن چندین بار در هند و پاکستان و ایران جداگانه منتشر شده است:

۱. «غزلیات». در نسخه چاپ حیدرآباد ۵۵ غزل و در نسخه چاپ تهران ۸۹ غزل آمده است. اما با اطمینان نمی توان گفت که تمامی غزلها سروده او باشد، زیرا در برخی از آنها تقلید از شعر حافظ دیده می شود (قس: غزل دوم در نسخه دیوان بوعلی، چ تهران). نسخه ای خطی از دیوان وی در موزه بریتانیا موجود است و تاریخ کتابت آن ۷۲۵ ق ذکر شده است (منزوی، خطی، ۲۳۷۸/۳) که به احتمال قوی اشتباه است و با تاریخ وفات ابوعلی که به روایتی ۷۲۵ ق نیز گفته اند، خلط شده است. محمد شاه دین قریشی قادری سروری ۸۶ غزل او را به نظم پنجابی ترجمه کرده که در ۱۹۶۱ م در لاهور به چاپ رسیده است. عطا محمد عطا نظامی و شیخ حبیب الله مظهر نظامی مشترکاً شرحی بر غزلیات او به اردو نوشته اند که با عنوان مفتاح الغیب در ۱۳۵۱ ق در سیالکوٹ پاکستان منتشر شده است.

۲. «رباعیات». در نسخه چاپ تهران ۱۴ رباعی آمده است. علاوه بر آن برخی رباعیات دیگر از او در تذکره های شعرا ضبط شده است (هاشمی، ۷۶۳/۲). عبدالغفور قادری نقشبندی رباعیات او را با عنوان نعره قلندر به نظم اردو و پنجابی برگردانده که در لاهور چاپ شده است.

۳. «مثنویات». ۳ مثنوی کوتاه به ابوعلی منسوب است که هر ۳ چاپ شده است. معروف ترین آنها گل و بلبل است که تقلیدی از مثنوی

۱۲۹۰ ق/۱۸۷۳ م: سمانی، عبدالکریم، الانساب، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۹ ق/۱۹۷۹ م؛ سهروردی، عمر، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی، به کوشش قاسم انصاری، تهران، ۱۳۶۴ ش؛ سهروردی، یحیی، «آرازبرجربیل»، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به کوشش حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸ ش؛ صریفی، ابراهیم، تاریخ نیشابور (منتخب السیاق عبدالغافر فارسی)، به کوشش محمدکاظم محمودی، قم، ۱۴۰۳ ق؛ عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، به کوشش محمد استعلامی، تهران، ۱۳۶۰ ش؛ عین القضاة همدانی، عبدالله، لویح، به کوشش رحیم فرمیش، تهران، ۱۳۳۷ ش؛ غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، دارالتدوئة الجديدة؛ همو، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ محمدین منور، اسرار التوحید، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ هجویری، علی، کشف المحجوب، به کوشش و آ. زوکوفسکی، تهران، ۱۳۵۸ ش؛ یاقوت، بلدان.

ناصر گذشته

ابوعلی قالی، نک: قالی.

ابوعلی قلندر پانی پتی، شرف الدین (د ۷۲۴ ق/۱۳۲۴ م)، از صوفیان و شاعران هند. جعل کتابهایی به نام او و نبودن منابع اولیه، باعث شده است که اطلاعات درست از احوال او اندک باشد و افسانه هایی درباره او ساخته شود (نک: پنج گنج خسروی، ۲ - ۲۷). مادر او بی بی حافظه جمال، خواهر شاه محمد کرمانی، از بزرگان صوفیه است و پدر او سالار فخرالدین از بازماندگان ابوحنیفه (ه م). سالار فخرالدین در ۶۰۰ ق از کرمان به پانی پت (شهری در ایالت پنجاب هندوستان) رفت و ابوعلی همانجا به دنیا آمد. ابوعلی پس از آموختن مقدمات و حفظ قرآن مجید در زادگاه خود، برای تحصیلات بیشتر رهسپار دهلی شد و نزد سراج الدین مکی، نجم الدین دمشقی، معین الدین عمرانی، رکن الدین سامانی و دیگران دانشهای متداول را فراگرفت (احمد علی، ۱۷۵ - ۱۷۷). مدتی در مدرسه ها و مسجدهای دهلی به تدریس و ارشاد پرداخت تا اینکه در نتیجه سیر و سلوک و ریاضتهای سخت تغییر احوال یافت، تدریس را ترک کرد و کتابها را در آب انداخت و به سیر در آفاق و سفر در بلاد عرب و عجم پرداخت (همو، ۱۷۸ - ۱۷۹). گفته اند که وی در روم با شمس تبریزی و جلال الدین محمد مولوی ملاقات کرد (رازی، ۳۵۱/۱ - ۳۵۲؛ علامی، ۱۷۲/۳). ظاهراً سفر وی پیش از ۶۴۵ ق انجام گرفته است، زیرا شمس تبریزی در آن سال کشته شده است (جامی، ۴۶۹).

سلسله نسبت او به درستی معلوم نیست. برخی گفته اند که او به طریق اویسی از حضرت رسول اکرم (ص) کسب فیض کرده بود (احمد علی، ۱۸۰) و نسبت او به خواجه قطب الدین بختیار کاکلی و نظام الدین اولیا صحت ندارد (دهلوی، ۱۲۹). برخی او را مرید طریقه خاکساربه می دانند (میر طاهر، ۶ - ۷) که این نیز درست نیست، هر چند که نام ابوعلی در بعضی از رسایل مشایخ خاکساربه آمده است (چهاردهی، ۷۰).

از پادشاهان دهلی، علاءالدین محمد خلجی (حک ۶۹۵ - ۷۱۵ ق) و غیاث الدین تغلق (حک ۷۲۰ - ۷۲۵ ق) به ابوعلی ارادت داشتند (عقیف، ۲۸). یک بار یکی از عمال خلجی، درویشی از نزدیکان

بوعلی قلندر

۵۸۷

حاصل شد که نظامیان الجزایری با هر گونه گرایش اسلام‌گرایان بشدت برخورد می‌کردند (همان، ص ۱۱۰؛ خسروشاهی، ص ۱۲).

منابع: یحیی ابوزکریا، من قتل محمد بوضیاف؟، بیروت ۱۴۱۳/ ۱۹۹۳؛ هادی خسروشاهی، «حرکت اسلامی الجزایر: از دعوت و ارشاد تا مبارزه و جهاد»، اطلاعات، سال ۷۲، ش ۲۱۲۶۱، ۵ بهمن ۱۳۷۶؛ احمد ساجدی، مشاهیر سیاسی قرن بیستم، تهران ۱۳۷۵ ش؛ *Encyclopedia of the modern Middle East*, New York 1996, s.v. "Boudiaf, Mohamed" (by Phillip C. Naylor); *The Middle East and North Africa*, 40th ed., London 1994; Robert Mortimer, "Islamists, soldiers, and democrats: the second Algerian war", *The Middle East Journal*, vol. 50, No. 1 (1996).

/ زامل سعیدی /

بوعلی سینا ← ابن سینا

بوعلی قلندر، شرف‌الدین پانی‌پتی، از عارفان و شاعران شبه‌قاره در قرن هفتم و هشتم. قلندر لقب او بوده است (مدرس تبریزی، ج ۳، ص ۲۰۰). او را قطب ابدال نیز دانسته‌اند. سلسله نسبش با چند واسطه به ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (متوفی ۱۵۰) می‌رسد (چشتی عثمانی، ص ۱۹۰). برخی، به اشتباه، پدر وی را شیخ فخرالدین عراقی صاحب لمعات دانسته‌اند، در حالی که پدر او سالار فخرالدین عراقی است. سالار فخرالدین از موطن خود در نواحی کرمان به هند مهاجرت کرد و در شهر پانی‌پت اقامت گزید. مادر او نیز، بی‌بی حافظ جمال، خواهر شاه محمد کرمانی از اسلاف شاه نعمت‌الله ولی، بوده است (خیرآبادی، ص ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶؛ غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۱۱۴).

بوعلی قلندر در ۶۰۲ یا ۶۰۵ ولادت یافت (خیرآبادی، ص ۱۷۶؛ بوعلی قلندر، ۱۳۶۰ ش، مقدمه میرطاهر، ص ۵). درباره این که زادگاه او پانی‌پت بوده یا نه اختلاف هست (خیرآبادی، همانجا؛ میرحسین دوست سنهلی، ص ۱۶۲). وی گاه در پانی‌پت، گاه در کرنال سکونت داشته است (هدایت، ص ۹۷). بعد از گذراندن تحصیلات مقدماتی در پانی‌پت، برای ادامه تحصیل به دهلی رفت و در همانجا نیز به تدریس و ارشاد دینی مشغول شد (امین احمد رازی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ چشتی عثمانی، همانجا؛ خیرآبادی، ص ۱۷۷). بعدها، بر اثر جذبه‌های معنوی، از اشتغال به درس و بحث چشم پوشید، کتابها را در آب

همه نیروهای سیاسی خواست تا برای مقابله با چالشهای موجود، متحد شوند (همان، ص ۴۸-۵۰؛ ← مورتیمر، ص ۲۷). جبهه نجات اسلامی الجزایر با مخابره پیامی به بوضیاف هشدار داد که وجهه تاریخی خویش را مخدوش نکند و همانند شکاری ساده در دست گروه حاکم که درصدد سوءاستفاده از شهرت و پشتوانه انقلابی اوست، گرفتار نشود (ابوزکریا، ص ۵۰). موقعیت بوضیاف پس از قبول ریاست شورای عالی دچار نوعی ناهنجاری شده بود، زیرا از یک طرف به عنوان یکی از ارکان وحدت ملی (بویژه در دوران مبارزات ضداستعماری) سخت مورد احترام ملت بود و از طرفی دیگر به عنوان رئیس دست‌نشانده نظامیانی که اراده ملت را زیر پا گذاشتند، به وی نگریسته می‌شد. به همین سبب، بوضیاف سعی داشت این اندیشه را القا کند که افکار و برنامه‌های خاص او لزوماً گویای خواسته‌های نظامیان حاکم بر الجزایر نیست (>خاورمیانه و افریقای شمالی <، ص ۲۵۵).

محمد بوضیاف در مدت ۱۶۶ روز ریاست خود اقداماتی کرد که چه بسا باعث پایان یافتن زندگی وی گردید. یکی از آن اقدامات، آزادسازی بیش از دو هزار نفر از عناصر زندانی جبهه نجات اسلامی بود (همان، ۲۵۶). این اقدام در زمانی صورت گرفت که عملیات نظامی میان جبهه و نیروهای حکومتی در مناطق کوهستانی جریان داشت. او انتخابات ریاست جمهوری جدید، تجدید نظر در قانون اساسی و انحلال جبهه آزادیبخش الجزایر را به مردم وعده داد. علاوه بر اینها در خرداد ۱۳۷۱/ اوایل ژوئن ۱۹۹۲، پس از ناکامی مولود حمروش در تشکیل کابینه، بوضیاف تصمیم گرفت که ملت الجزایر را مستقیماً مخاطب قرار دهد و برای پیشبرد اهداف ملی خواستار تشکیل کمیته‌های مردمی در روستاها و کارگاههای الجزایر شد تا این کمیته‌ها زمینه را برای حیات سیاسی چند حزبی در کشور فراهم سازند (همان، ص ۲۵۵-۲۵۶). بنابراین، بوضیاف اندکی پس از رسیدن به ریاست شورای عالی، حمله خود را متوجه نظامیان حاکم بر الجزایر کرد و به گفته دوستان الجزایری وی، همان نظامیان در ۸ تیر ۱۳۷۱/ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۲، بوضیاف را که در مراسم گشایش یک مرکز فرهنگی در شهر عتابه مشغول سخنرانی بود، به دست یکی از عناصر ارتش به قتل رساندند (ابوزکریا، ص ۶۱).

نظامیان اصولاً آماده اصلاحات و پذیرفتن دموکراسی و اصول قانونی نبودند. ازینرو محمد بوضیاف را که در آخرین روزهای زندگی خود، تا حدودی به سوی درک بیشتر نیروهای اسلامی گرایش یافته بود ترور کردند. این تحول در شرایطی